

روش تربیتی تذکر در قرآن کریم

محمدرضا قائمی مقدم*

چکیده

تذکر، روشی برگرفته از قرآن است که عبارت است از گفتار و یا رفتاری که از مربی سر می‌زند تا مرتبی را نسبت به آنچه از یاد برده و یا از آن غفلت کرده و یا از آن بی‌خبر است و اطلاع از آن برای او لازم است، آگاه سازد و احساسات او را در قبال آنها برانگیزد. نتیجه این روش، هوشیار شدن و متذکر شدن مرتبی و ایجاد نوعی بیداری برای طی مسیر هدایت در اوست. ارجاع به گذشته خود فرد و دیگران، توصیه و سفارش، موعظه، تمثیل، مواجهه با وجدان، انذار و تخویف، سختگیری و فشار غیرمستقیم، و برخورد قهری و شدید، همه از شیوه‌های به‌کارگیری این روش است. تذکردهنده، مخاطب، محتوی، و شیوه تذکر، ارکان این روش را تشکیل می‌دهند که هرکدام دارای ویژگی‌ها و شرایطی هستند. تأثیر مفید و کارآمدی روش تذکر در گرو رعایت این شرایط است.

واژه‌های کلیدی

روش تذکر، ذکر، تربیت اسلامی، تربیت در قرآن، روش‌های تربیتی.

* عضو گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مقدمه

یکی از روش‌هایی که قرآن کریم برای هدایت و تربیت انسان‌ها به کار گرفته است، روش تذکر و یادآوری است. منظور از روش تذکر، گفتار و یا رفتاری است که از مربی سر می‌زند تا متربی را نسبت به آنچه که از یاد برده و یا از آن غفلت کرده است، و یا از آن بی‌خبر است و اطلاع از آن برای او لازم است، آگاه سازد و احساسات او را در قبال آنها برانگیزد؛ چراکه انسان به دلیل برخورداری از شئون مختلف و درگیری‌های ذهنی، پیوسته در معرض فراموشی و غفلت است و چه بسا، ضروری‌ترین چیزهایی را که در مسیر تکامل خود به آن نیازمند است از یاد می‌برد و در نتیجه با کژی‌ها و کاستی‌های فراوانی، به‌خصوص در بعد معنوی، روبرو می‌شود. تذکر می‌تواند با یادآوری و هوشیار کردن انسان، تا حدی این مشکل را حل و از آسیب‌های آن بکاهد و به سیر انسان به سوی کمال کمک نماید. تذکر چیست؟ و آیا می‌تواند به عنوان یک روش تربیتی تلقی شود؟ شیوه‌های به‌کارگیری آن چیست؟ و در چه شرایطی مؤثر و کارآمد خواهد بود؟ و... همه سؤالاتی است که این مقاله، با نگاهی قرآنی، در پی پاسخ به آن است.

مفهوم‌شناسی تذکر

تذکر از ذکر گرفته شده است. ذکر در لغت به معنی حفظ، تلفظ کردن، شرافت، کتابی که تفصیل دین در آن آمده است (قرآن)، کتب انبیاء، نماز و دعا و... آمده است، و تذکر یعنی طلب کردن چیزی که از دست رفته است (یادآوری) «والتذکر: طلب ما قد فات» (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۲۶). احمد بن فارس نیز می‌گوید: «ذکر الشیء» ابتدا به معنی (یادآوری)، و در مقابل فراموشی بوده است و سپس در معنی ذکر زبانی (و تلفظ شیء) به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۵۸)؛ همچنین، ذکر به معنی احضار شیء در ذهن، عیب گرفتن (و کسی را به بدی یاد کردن)، ورد (کلمه یا الفاظی که به تلفظ و جاری کردن آنها بر زبان ترغیب و سفارش شده است و پیوسته و آهسته

بر زبان جاری می‌شود) آمده است، و نیز در فرهنگ اهل سیر و سلوک، به حالت خروج از میدان غفلت و دخول در فضای مشاهده، ذکر گفته می‌شود (التهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۸۲۵).

با توجه به آنچه گذشت و در مجموع می‌توان گفت که ذکر در لغت به معنی حضور شیئی و به یاد آوردن آن می‌باشد، چه حضور قلبی و ذهنی باشد و چه در کلام و زبان تجلی یابد، و این معنی به نوعی در سایر معانی قابل درک است؛ به عنوان مثال، اگر به قرآن و یا سایر کتب آسمانی ذکر گفته می‌شود، به دلیل آن است که آنها یادآور و بیان‌کننده حقایق دنیا و آخرت هستند و صورتی از آن حقایق را در ذهن مخاطبان خود حاضر کرده و توجه آنها را به سوی آن حقایق جلب می‌نمایند.

این واژه به صورت ثلاثی مجرد (ذکره)، یک مفعولی است، یعنی آن را به یاد آورد و یا بر زبان جاری کرد و اگر به باب تفعیل (ذکره) برود دو مفعولی می‌شود، یعنی آن چیز را به او یادآوری کرد و یا به عبارتی، او را پند و اندرز داد؛ اما در صورتی که به باب تفعّل برود (تذکره)، معنای مطاوعی و اثرپذیری دارد، یعنی به یاد آورد و پند گرفت (یا به خود آمد و متنبه شد)؛ به هر حال، آنچه مهم است بیان مفهوم قرآنی آن است که در پی می‌آید.

ذکر و مشتقات آن بیش از ۲۷۰ بار در قرآن آمده و در معانی مختلفی به کار رفته است: ذکر در یک معنی همان قرآن است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، آیه ۹)؛ «وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (انبیاء، آیه ۵۰) و در معنای دیگر همان وحی به طور عام و کتب آسمانی پیشین به طور خاص (به مثل: تورات) است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء، آیه ۱۰۵). عزت و شرف که جامع حمدها و ثناهاست، معنای دیگری است که ذکر در آن به کار رفته است: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» (ص، آیه ۱)؛ «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (زخرف، آیه ۴۴). همچنین ذکر به معنی کنایه از عیب گرفتن و بد گفتن هم آمده است: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» (انبیاء، آیه ۶۰). این واژه به معنی موجود بودن و قابل اعتنا بودن نیز به کار رفته است: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنْ

الدَّهْرَ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» (دهر، آیه ۱) و البته ممکن است در معانی دیگری هم به کار رفته باشد که مجال بیان آنها نیست.

ولی اصلی‌ترین و جامع‌ترین معنی که بیشترین کاربرد را نیز در قرآن دارد، همان یادآوری و حضور شیئی در نزد ذاکر است و سایر معانی به نوعی به همین معنی برمی‌گردد. راغب در مفردات می‌گوید: «گاهی ذکر گفته می‌شود و مراد از آن حالتی برای نفس است که در آن حالت، انسان امکان می‌یابد تا معارفی را که کسب کرده است، حفظ نماید. بنابراین «ذکر» مثل (و مرادف) «حفظ» است، با این تفاوت که به اعتبار کسب کردن و نگهداری آن، «حفظ» و به اعتبار یادآوری و استحضار آن، «ذکر» گفته می‌شود، و گاهی به حضور شیئی در قلب و یا در زبان و گفتار، ذکر گفته می‌شود و به همین خاطر است که گفته می‌شود ذکر دو نوع است: ذکر با قلب و ذکر با زبان، و هر کدام (نیز) دو نوع است: ذکری که بعد از فراموشی است و ذکری که از سر فراموشی نیست، بلکه ادامه و استمرار حفظ است» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۱۷۹).

علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل، آیه ۴۳)، پس از ذکر مطلب فوق بیان می‌کند: «ظاهر این است که اصل در ذکر حضور شیئی در قلب است و لفظ از آن جهت ذکر نامیده شده است که هین معنی را می‌رساند و آن را بر ذهن (و دل) القاء می‌نماید و به همین اعتبار در قرآن هم استعمال شده است، جز اینکه ذکر در قرآن، اگر مطلق و بدون قید آمد، ذکر و یاد خدا مراد است و به همین عنایت است که قرآن، وحی نبوت و کتاب‌های (آسمانی) نازل شده بر انبیاء، «ذکر» نامیده شده است» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۵۸).

وی در جای دیگر اینگونه توضیح می‌دهد که: «ذکر گاهی در مقابل غفلت است مثل قول خداوند متعال: «... وَكَاتِبُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» (کهف، آیه ۲۸) و غفلت، علم نداشتن به علم است، درحالی‌که اصل علم موجود است (یعنی با اینکه انسان به مطلبی علم دارد ولی از علم خود به این مطلب بی‌خبر و غافل است) و ذکر برخلاف آن است و آن علم داشتن به علم است (یعنی توجه دارد که فلان

مطلب را می‌داند) و گاهی ذکر در مقابل نسیان (و فراموشی) است که عبارت است از زائل شدن صورت علم از خزانه ذهن و ذکر برخلاف آن است» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۳۹). تفاوت در این است که در نسیان و فراموشی به طور کلی صورت علم از ذهن پاک می‌شود و آثاری از آن باقی نمی‌ماند، ولی در غفلت صورت علم هست ولی به آن توجه نیست.

ذکر آثاری دارد که با توجه به آنها معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند، در غیر این صورت در ظاهر ذکر است ولی در باطن نسیان است چون آثار فراموشی را دارد نه ذکر. علامه طباطبایی با اشاره به همین نکته در ادامه می‌گوید: «و از همین قبیل است قول خداوند: «... وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ...» (کهف، آیه ۲۴) و ذکر در اینجا از حیث معنی مثل نسیان است و آثار و خواصی دارد که بر آن مترتب است و به همین جهت، ذکر مانند نسیان، در مواردی که خودشان نیستند ولی آثارشان هست اطلاق (و استعمال) می‌شود؛ از این رو، زمانی که تو می‌دانی دوستت به کمک شما نیازمند است و در عین حال به او کمکی نمی‌کنی، (در واقع) او را فراموش کرده‌ای، درحالیکه او را به یاد داری (و فراموش نکرده‌ای و بلکه همواره به یاد او بوده‌ای)، و ذکر هم همین‌طور است» (همان)؛ یعنی اگر در ظاهر از یاد کسی غافل بوده و او را فراموش کرده باشی، ولی آثار ذکر باشد و به عنوان مثال خیر تو به او برسد، این ذکر است در حالیکه در ظاهر نسیان است.

از بررسی مجموع آیاتی که در آنها واژه ذکر و مشتقات مختلف آن به کار رفته است و نیز تفاسیر مربوطه، چنین برمی‌آید که:

اولاً، معنای اصلی این واژه در قرآن همان حضور شیئی و یادآوری آن در نفس ذاکر و در برابر غفلت و فراموشی است.

ثانیاً، اگر در آیات مختلف و با توجه به سیاق آیات، معانی مختلفی برای ذکر بیان و تفسیر شده است، به نوعی به همین معنای اصلی برمی‌گردد و کاملاً با آن تناسب دارد؛

۱. در تفاسیر برای ذکر و مشتقات آن بیش از هجده معنی بیان شده است که مجموع آنها را آقای محمود سرمدی در مقاله خود گردآوری کرده است؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک: خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، ج ۱، ص ۱۰۷۷.

به عنوان مثال، قرآن و یا سایر کتب آسمانی ذکر است: «وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (انبیاء، آیه ۵۰)، چون یادآور حقایق دنیا و آخرت است، نماز و دعا و تسبیحات ذکر است: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره، آیه ۲۳۹)، چون برنامه و حالتی برای توجه کردن به خداست و یا پند و موعظه ذکر است: «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (یوسف، آیه ۱۰۴)، زیرا حالت بیداری و توجه نسبت به مسائل را برای انسان پدید می‌آورد.

ثالثاً، ذکر دارای انواع و مراتب است و گستره وسیعی دارد و هر مرتبه آثار خاص خود را دارا می‌باشد، و به گفته صاحب المیزان: «هر مرتبه نازل نسبت به مرتبه بالاتر، نسیان و فراموشی به حساب می‌آید». (طباطبایی، بی تا، ج ۱، ص ۳۳۹).

منظور این است که از تفاسیر چنین برداشت می‌شود که ذکر سه مرحله دارد: یکی ذکر لفظی و توجه ظاهری که بر زبان جاری می‌شود که نازل‌ترین نوع ذکر و توجه است (مانند: **وَاذْكُرْ إِسْمَ رَبِّكَ**). دوم، ذکر قلبی و خفی که انسان در درون خود به خدا و صفات او و نیز وابستگی خود در تمام ابعاد به خداوند، توجه می‌کند (مانند: **وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً**) و مرحله سوم، ذکر حقیقی و شهودی است که مراد از آن فراموش کردن خود و غرق شدن در ذات خدا و صفات جمال و جلال اوست.^۱ و بدین ترتیب توقف کردن در مرحله اول اگرچه خود ذکر است، ولی درعین حال نسبت به مرحله دوم و سوم فراموشی به حساب می‌آید؛ چراکه آثار آنها را در پی ندارد.

بنابراین ذکر در معنای عام خود، حضور معنی و یاد شیئی را القاء می‌کند، ولی این واژه در قرآن معنای خاصی هم دارد و آن عبارت است از: پند گرفتن، به خود آمدن، متذکر شدن، و درنهایت، تدبیر کردن که بیشتر آیات قرآن و بلکه کل آن برای تحقق همین معنا آمده است و به همین جهت است که قرآن تذکره است: «كُلًّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ» (مدثر، آیات ۵۴ و ۵۵).

۱. رجوع شود به: فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج ۳۰، ص ۱۷۷ و نیز: میدی، ابوالفضل رشیدالدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار؛

این معنی نیز در صیغه‌های مختلفی از این واژه و در آیات فراوانی از قرآن به چشم می‌خورد؛ مثلاً از باب ثلاثی مجرد، در آیه ۱۳ سوره صافات آمده است: «و هنگامی که به آنان تذکر داده می‌شود متذکر نمی‌شوند؛ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ» و در جای دیگر می‌فرماید: «هیچکس پند نمی‌گیرد مگر خدا بخواهد» (مدثر، آیه ۵۶). ذکر در باب تَفْعَل که معنای مطاوعی و اثرپذیری دارد، نیز در آیات زیادی به همین معنای به خود آمدن و پندگرفتن آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» (اعراف، آیه ۲۰۱). از باب تفعیل که برای متعدی کردن افعال به کار می‌رود، نیز آیاتی این معنی را دربردارد: «...فَذَكَّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعَبِدِ» (ق، آیه ۴۵).

بنابراین، ذکر در معنای خاص خود یعنی به خود آمدن و پند گرفتن، و این خود یک اثر تربیتی است، چراکه در جهت تغییر حالت و رفتار آدمی عمل می‌کند. ذکر در این معنی روش تربیتی نیست، زیرا روش فعالیت است که از مربی به منظور تأثیر در مرتبی سر می‌زند و این تعریف بر آن صدق نمی‌کند، بلکه نتیجه یک روش تربیتی، یعنی «تذکر دادن» است.

ذکر اگر به باب تفعیل برده شود همان معنای روشی یعنی تذکر دادن را می‌رساند. مانند: «...فَذَكَّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعَبِدِ» (ق، آیه ۴۵). و نیز: «وَذَكَّرْ فَإِنَّ الذُّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات، آیه ۵۵)، در این آیات خداوند به پیامبر فرمان می‌دهد که با معارف بلند قرآن به مردم تذکر بده و مسائل را به آنها یادآوری کن و پند و اندرزشان ده، که این امر به حال مؤمنین مفید و مؤثر خواهد بود و باعث متذکر شدن آنها خواهد شد. در واقع قرآن چگونگی برخورد و تعامل با مخاطب و به عبارت دیگر، یک روش هدایت و تربیت را به پیامبر می‌آموزد. معادل عربی و قرآنی این روش، «تذکیر» (مصدر باب تفعیل از ماده ذکر) است ولی معادل فارسی آن همان تذکر دادن است که به جهت اختصار آن را «روش تذکر» می‌نامیم. در تعریف این روش می‌توان گفت:

«تذکر عبارت است از گفتار و یا رفتاری که از مربی سر می‌زند تا مرتبی را نسبت به آنچه که از یاد برده و یا از آن غفلت کرده است، و یا از آن بی‌خبر است و اطلاع از آن برای او لازم است، آگاه سازد و احساسات او را در قبال آنها برانگیزد».

توضیح اینکه انسان به دلیل برخورداری از شئون مختلف و درگیری‌های ذهنی، پیوسته در معرض فراموشی و غفلت قرار می‌گیرد. او از یاد می‌برد که کیست؟ چرا آمده است؟ چه باید بکند؟ و به کجا خواهد رفت؟ و چه بسا، خود را گم می‌کند و ضروری‌ترین چیزهایی را که در مسیر زندگی و تکامل خود به آن نیازمند است، از یاد می‌برد؛ نتیجه این غفلت و فراموشی این است که از رشد و تکامل باز می‌ایستد و مسیر انحطاط و پستی را طی می‌نماید. مربی می‌تواند با تذکر که گاه با یک سخن و یا یک اشاره و حرکت معنادار و گاه با یک برنامه مداوم و هدفمند، تحقق می‌یابد، او را متنبه سازد و با یادآوری مسائل، به سیر او در جهت کمال کمک نماید.

به چند دلیل می‌توان گفت که این روش برگرفته از قرآن کریم است، زیرا:

اولاً، خود قرآن که برای تذکر و هدایت انسان‌ها از سوی خداوند نازل شده است، خود را تذکره، به معنی تذکر دهنده یا وسیله‌ای برای تذکر نامیده است: «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ... وَإِنَّهُ لَتَذْكُرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (الحاقه، آیات ۴۳ و ۴۸) و این بدان معناست که قرآن به دلیل دربرداشتن حقایق دنیا و آخرت انسان را از این حقایق آگاه کرده، مسائل مورد نیاز را به او تذکر می‌دهد.

ثانیاً، آیاتی از قرآن با صراحت پیامبر(ص) را بر تذکر دادن امر می‌کند: «تَحْنُ أَغْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعَبِيدُ» (ق، آیه ۴۵) و این تذکر را برای مخاطبان خود مفید می‌داند: «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات، آیه ۵۵)، و حتی گاهی وظیفه پیامبر(ص) را فقط تذکر دادن می‌داند و بس، و برخورد قهری را از او نفی می‌کند: «فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، آیات ۲۱ و ۲۲).

ثالثاً، در برخی آیات، امر به ذکر و یادآوری شده است، و امر به ذکر، خود نوعی تذکر دادن است؛ به‌عنوان مثال، خداوند گاه بنی‌اسرائیل را مورد خطاب قرار داده، آنان را بر یادآوری نعمت‌های خویش امر می‌کند: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (بقره، آیه ۴۰) و گاه مؤمنین را بر این امر فرا می‌خواند: «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

وَمِثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقَكُمْ بِهِ...» (مانده، آیه ۷)، و این حکایت از این دارد که خداوند خود این روش را برای هدایت بندگان خویش به کار برده است؛ بنابراین، می‌توان گفت تذکر یک روش تربیتی برگرفته از قرآن کریم است. اعمال این روش می‌تواند به صورت‌های مختلفی باشد که در ادامه زیر عنوان شیوه‌های تذکر به آنها می‌پردازیم.

اهمیت و جایگاه تذکر

با عنایت به مفهوم قرآنی تذکر، برای بیان اهمیت و جایگاه آن در قرآن کریم به چند نکته اشاره می‌شود:

اولاً، در اهمیت و جایگاه والای تذکر، همین بس که خداوند قرآن، آخرین و جامع‌ترین کتاب آسمانی خود را تذکره نامیده است: «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ... وَإِلَيْهِ لَتَذْكُرُهُ لِّلْمُتَّقِينَ» (الحاقه، آیات ۴۳ و ۴۸) و به پیامبر(ص) دستور داده است که با آن مردم را تذکر دهد: «...فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ» (ق، آیه ۴۵)؛ چراکه این کتاب هم از خالق هستی و اهداف خلقت سخن می‌گوید و هم کرامت انسان و ارزش‌های والای انسانی و راه‌های رسیدن به آن را بیان می‌کند و بدین منظور گاه از سرگذشت انسان‌های خوب و اولیای الهی و علل توفیق آنها و گاه از سرنوشت اشقیاء و دشمنان خداوند و علل شکست و شقاوت آنها سخن می‌گوید و ما را از پاداش و عقوبت آنها در روز قیامت باخبر می‌سازد؛ از این رو، این کتاب بهترین وسیله برای تذکر و هدایت انسان است.

ثانیاً، در بسیاری از آیات، متذکر شدن و به خود آمدن انسان به عنوان هدف مطرح گردیده و بر آن تصریح شده است: «...وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (بقره، آیه ۲۲۱) و نیز: «...وَيَضْرِبُ اللَّهُ أَيْمَانَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم، آیه ۲۶). و این خود حکایت از اهمیت و جایگاه تذکر در نظام تربیتی قرآن دارد؛ علاوه بر این، برخی آیات کسانی را که حقایق را می‌بینند و درک می‌کنند ولی پند نمی‌گیرند و به خود نمی‌آیند توبیخ می‌کند: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مَن بَعْدَ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (جاثیه، آیه ۲۳).

ثالثاً، برای درک اهمیت و جایگاه ارزشی هر چیز، باید به فواید و آثار آن توجه کرد و در مورد تذکر باید گفت که فواید و آثاری بر آن مترتب است که اهمیت و ارزش آن را دو چندان می‌کند.

قرآن که خود تذکره است، در مواردی با صراحت بر کارکرد و فوائد تذکر برای مؤمنین تأکید و اشاره می‌کند: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات، آیه ۵۵). علامه طباطبایی ذیل همین آیه می‌نویسد: «امر به تذکر فرع بر رویگردانی از مشرکین است، زیرا در این آیه امر به تذکر بعد از نهی از جدال با آنهاست و معنی این می‌شود که: بر تذکر دادن و موعظه مانند قبل ادامه بده، چراکه تذکر به مؤمنین سود می‌رساند، برخلاف احتجاج و جدال با آن طاغیان که سودی به حال آنها ندارد و جز بر طغیان و کفر آنها نمی‌افزاید» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۳۸۵).

همچنین تذکر باعث می‌شود تا اهل تذکر به خود آیند و از گرفتار شدن در عذاب آخرت که در واقع نتیجه اعمال آنهاست در امان بمانند. قرآن در این باره چنین می‌گوید: «...وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَأَيُّؤْخَذُ مِنْهَا...» مردم را با قرآن تذکر بده و آنان را بر حذر بدار از اینکه در اثر گناه از ثواب محروم شوند و یا گرفتار مؤاخذه و عقاب گردند، [و خبردارشان کن که] جز خدای متعال برای نفس انسان ولی و شفיעی نیست، و اگر همه چیز را فدیة دهد تا از عذاب خلاص شود، قبول نمی‌شود؛ چراکه روز قیامت روز پاداش اعمال است نه روز خرید و فروش...» (انعام، آیه ۷۰) (طباطبایی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۴۳) و این به آن معنی است که تذکر می‌تواند در هدایت فرد و جلوگیری از گناه، و در نتیجه در جلوگیری از وقوع در عذاب اخروی مؤثر باشد.

به علاوه، تذکر از انحراف و گمراهی جلوگیری می‌کند: قرآن کریم در آیه ۲۸۲ سوره بقره، در تحلیل اینکه چرا باید یک مرد و دو زن شاهد کتابت بدهی‌ها و دیون باشند، می‌گوید: «...أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْآخَرِي...» یعنی دو نفر بودن برای آن است که اگر یکی از آنها اشتباه کرد [و یا گمراه شد و به دلایلی عمداً شهادت دروغ داد]، دیگری به او تذکر دهد و از انحراف او، و انحراف اصل جریان از مسیر اصلی

خود، جلوگیری کند. از این تعلیل می‌توان به‌طور عام استفاده کرد که یکی از کارکردهای تذکر جلوگیری از انحراف و گمراهی است. البته در همه موارد اثرگذاری تذکر نیازمند شرایط و زمینه‌های خاصی است که در جای خود بیان خواهد شد.

قلمرو تذکر در قرآن

غفلت و فراموشی ممکن است بر بسیاری از معلومات و دانسته‌ها و حوزه‌های معرفتی انسان سایه افکند و بین آنها و انسان فاصله‌ای عمیق ایجاد کند، ولی زدودن این غفلت و رهایی انسان از فراموشی، شاید در همه حوزه‌ها لازم نباشد، بلکه گاهی، یادآوری برخی از محورها و صحنه‌های دردآور و دلخراش، آسیب‌زاست و باعث ایجاد و بروز حالت‌های روانی در انسان می‌شود. بر این اساس قرآن در تذکرات خود بر محورهای خاص و البته اصیل، تأکید دارد که در پی می‌آید:

۱. **ذکر خدا:** اصلی‌ترین محور در تذکرات قرآن، که بازگشت سایر محورها به آن است، ذکر و یاد خداوند است. قرآن در آیات فراوانی نسبت به این امر تذکر داده و بر آن تأکید کرده است. قرآن گاهی به صورت مستقیم پیامبر(ص) را به ذکر خدا و یاد حق، امر و از غفلت و فراموشی نهی می‌کند: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْعَافِلِينَ» (اعراف، آیه ۲۰۵)، و گاهی مؤمنین را به کثرت یاد خدا دستور می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲). این دستور در جهت تأمین نیاز و کمال خود مؤمنین است، زیرا یاد خدا مایه آرامش دلهاست و مؤمن با یاد حق آرام و قرار می‌یابد: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، آیه ۲۸). علامه طباطبایی در ذیل همین آیه می‌گوید: «در این آیه هشدار است برای مردم تا به خدا روی آورند و با یاد او قلوب خویش را آرامش بخشند، زیرا در زندگی برای انسان هیچ همتی بالاتر از رسیدن به سعادت و نعمت، و هیچ خوف و هراسی بالاتر از اینکه بلا و بدبختی او را احاطه کند نیست، و خداوند سبحان تنها قدرتی است که رشته خیر در دست اوست و همه چیز به او برمی‌گردد. او بر بندگان خویش احاطه و سیطره

دارد و آنچه بخواهد انجام می‌دهد و او ولی بندگان مؤمن خویش است که به او پناه آورده‌اند؛ بنابراین، یاد خدا، برای نفسی که در دست حوادث اسیر و در کار خویش حیران است و نمی‌داند که چه می‌خواهد و یا از او چه خواسته شده است و تکیه‌گاه محکمی را می‌طلبد، سعادت را تضمین می‌کند...، پس هر قلبی با یاد خدا آرام می‌گیرد و با یاد او اضطراب‌ها و نگرانی‌های او تسکین می‌یابد» (طباطبایی، بی‌تا؛ ج ۱؛ ص ۳۵۵). بهره و نتیجه بالاتر و مهمتر آنکه ذکر خدا، یاد حق نسبت به انسان را در پی دارد: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون» (بقره، آیه ۱۵۲).

هم چنین، برای ترغیب بیشتر نسبت به این امر، قرآن گاهی از پاداش اهل ذکر سخن می‌گوید: «...وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب، آیه ۳۵) و زمانی نیز، عذاب غافلان از یاد خدا را بیان می‌کند و از عذاب «ویل» برای آنها سخن می‌گوید: «...فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (زمر، آیه ۲۲) و از همنشینی آنها با شیطان و تسلط او بر آنها: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف، آیه ۳۶) و نیز از زندگی تلخ و سخت در دنیا و کوری در آخرت برای آنها خبر می‌دهد: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه، آیه ۱۲۴).

۲. یادآوری نعمت‌های الهی: به گواهی آیات قرآن یکی از وظایف و مسئولیت‌های اصلی پیامبران (ع) یادآوری نعمت‌های الهی بوده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أُخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (ابراهیم، آیه ۵). در این آیه حضرت موسی (ع) مأمور می‌شود تا ایام خاص خداوند که شامل نعمت‌ها و نعمت‌های الهی می‌شود را به قوم خود یادآوری کند. برای انجام این مأموریت، پیامبران گاهی به صورت مستقیم قوم خود را بر این مطلب فرا می‌خواندند، چنانچه قرآن از این رسالت موسی (ع) گزارش می‌دهد: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...» (ابراهیم، آیه ۶) و یا از بیان حضرت هود (ع) در برابر قومش سخن می‌گوید: «...وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ

نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (اعراف، آیه ۶۹) و بالاخره خطاب مستقیم پیامبر(ص) را بیان می‌دارد که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (مائده، آیه ۱۱).

و گاهی پیامبران به صورت غیرمستقیم نعمت‌های الهی را به مخاطبان خود یادآوری می‌کنند، آنجا که به معرفی خالق هستی و قدرت مطلق او می‌پردازند، از نعمت‌ها و تدبیر خداوند و شگفتی‌های جهان خلقت سخن می‌گویند: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا...» (فرقان، آیات ۴۷ الی ۵۰). نتیجه این تذکر و یادآوری نعم الهی این است که مخاطب در آن اندیشه می‌کند و اگر از قلب سلیمی برخوردار باشد بر این نعم الهی اعتراف کرده، درصدد شکر منعم و استفاده درست از نعمت‌ها برمی‌آید.

۳. یادآوری سرگذشت دیگران: از محورهای دیگری که قرآن در آیات فراوانی به آن پرداخته و تذکر می‌دهد، می‌توان به تاریخ و سرگذشت‌ها اشاره کرد. بخش اعظمی از آیات قرآن، بیان تاریخ و سرگذشت انسان‌های پیشین است. انسان‌هایی که یا از فرمان الهی اطاعت کرده، به آیات الهی ایمان آوردند و به اجر و پاداش خویش رسیدند، و یا با سرپیچی از فرامین الهی و اطاعت از شیطان و هوای نفس، بر گمراهی و ضلالت خویش اصرار ورزیدند و به عذاب دردناک الهی گرفتار آمدند. بیان این سرنوشت‌ها می‌تواند مایه عبرت و تذکری برای مخاطبان قرآن باشد.

به عنوان نمونه، می‌توان به داستان هلاکت فرعون و قوم او و غرق شدن آنها در دریا اشاره کرد. در سوره قصص پس از بیان داستان بعثت موسی(ع) و استکبار و نافرمانی فرعون، از عذاب فرعون سخن می‌گوید و انسان را به اندیشه و تفکر در آن فرا می‌خواند: «فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (قصص، آیه ۴۰). بیان سرگذشت افراد و شخصیت‌های خاص در قرآن، مثل بلعم باعورا، قارون و ... که در جای جای این کتاب آسمانی به چشم می‌خورد و نیز به جهت متذکر شدن و درس گرفتن مخاطبان قرآن است.

و از نمونه‌های مثبتی که قرآن به آنها اشاره کرده و پیامبر(ص) را به یادآوری آن امر می‌کند، نیز می‌توان به آیات ۱۶ تا ۵۸ سوره مریم اشاره کرد: «وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا...». در این آیات، خداوند پیامبر(ص) را به یادآوری سرگذشت مریم، ابراهیم، موسی و اسماعیل علیهم‌السلام امر می‌کند؛ چراکه آنان کسانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود و وقتی آیات الهی بر آنان خوانده می‌شد به سجده می‌افتادند و گریان بودند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» (مریم، آیه ۵۸).

یادآوری و بیان سرگذشت انسان‌های الهی باعث می‌شود تا مخاطب نسبت به آنها احساس قربت و همبستگی نماید و از آنها الگوبرداری کند.

۴. یادآوری مرگ و قیامت: از محورهای دیگری که قرآن بر یادآوری آن تأکید دارد، مسأله مرگ و قیامت است. یادآوری مرگ بهترین وسیله برای ریشه‌کن کردن رذایل اخلاقی و سست کردن علاقه و محبت انسان به دنیا و تحریک او به بهره‌گیری بهتر از فرصت‌های این جهانی برای زندگی در آخرت است. بدین منظور، گاهی قرآن متذکر می‌شود که مرگ فراگیر است و به سراغ همه می‌آید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...» (آل عمران، آیه ۱۸۵) و گاهی انسان را از اندیشه فرار از مرگ برحذر می‌دارد و بیان می‌کند که هر کجا که باشی، ولو در آسمان خراش‌های سر به فلک کشیده، باز هم مرگ شما را فرا می‌گیرد: «أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ...» (نساء، آیه ۷۸) و نیز: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (جمعه، آیه ۸).

قیامت و ویژگی‌های آن، نعمات بهشتی و عذاب جهنم، هول روز قیامت و سرگردانی خلایق و فرار از یکدیگر، مواقف قیامت و محاسبه اعمال و غیره نیز از مواردی است که در سوره‌ها و آیات بسیار زیادی یادآوری گردیده است.

شیوه‌های تذکر

تذکر دادن و متنبه ساختن افراد می‌تواند به شیوه‌های مختلفی صورت پذیرد. آنچه در این ارتباط می‌توان از قرآن برداشت کرد عبارت است از:

۱. ارجاع به گذشته: انسان به دلیل غرق شدن در وضعیت موجود و کنونی خود، از وضعیت گذشته خویش غافل می‌شود و طبیعی است که به مقتضای وضعیت حال، سلوک و رفتاری را از خود بروز می‌دهد که با گذشته او تناسبی ندارد. او تجارب زندگی فردی و اجتماعی خود در گذشته را از یاد می‌برد و موقعیت مطلوب کنونی را از آن خود می‌داند و گمان می‌کند تا ابد باقی خواهد بود و از این رو، ممکن است دست به هر اقدامی بزند و اگر موقعیت مطلوبی نداشته باشد، از زندگی مأیوس می‌شود و توکل خود را از دست می‌دهد. این وضعیتی است که بیشتر انسان‌ها به آن دچار می‌شوند و از این جهت با صدمات و آسیب‌های مادی و معنوی فراوانی مواجه می‌شوند. در چنین وضعی، ارجاع مخاطب به گذشته خود و دیگران، می‌تواند یکی از شیوه‌های تذکر باشد که به چند صورت قابل انجام است.

در صورت اول، می‌توان فرد را به زندگی شخصی او در گذشته توجه داده و وضعیت قبلی را به او یادآوری کرد. از موارد کاربرد این شیوه در قرآن، به عنوان نمونه می‌توان به سوره «ضحی» اشاره کرد: «وَالضُّحَىٰ. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ...». علامه طباطبایی درباره شأن نزول سوره آورده است: «بعضی گفته‌اند: مدتی وحی خدا از پیامبر (ص) قطع شد تا جایی که [مردم و یا دشمنان] گفتند: خدایش او را ترک گفته است. [پیامبر (ص) نگران شد و سینه‌اش تنگ گردید]، در این هنگام این سوره نازل شد و خداوند بدین وسیله او را شاد کرد» (طباطبایی، بی تا، ج ۲۰، ص ۳۱۰).

بعد از شاد کردن پیامبر، خداوند گذشته او را به او متذکر گردید که: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ. وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ». گذشته از اینکه تفسیر این آیات چیست و مفردات آن به چه معناست، آنچه از این آیات استنباط می‌شود این است که خداوند با یادآوری وضعیت گذشته پیامبر و لطف و مرحمت خود نسبت به او، ایشان را از نگرانی نسبت به آینده (خصوصاً جهان آخرت) رهایی می‌بخشد، و درباره تعامل

او با یتیم و نیازمند و نعمت‌های الهی دستوراتی صادر می‌کند: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ. وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و به عبارتی، سخن خداوند این است که ای پیامبر! همان‌گونه که در گذشته لطف ما شامل حالت شد و تو را در سختی‌ها و مشکلات از دوران کودکی تاکنون تحت حمایت خود قرار دادیم، در آینده نیز چنین خواهیم کرد، پس نگران مباش و نعمت‌های پرودگارت را بازگو کن. از سوره انشراح نیز همین مطلب استنباط می‌شود.^۱

صورت دوم آن است که با گذشته افراد در حیات جمعی و اجتماعی آن‌ها برخورد کنیم و وضعیت قبلی آنان را یادآوری کنیم. یادآوری وضعیت اسفبار گذشته، آنان را به فکر فرو می‌برد و وادار می‌سازد که در مقایسه وضعیت قبلی و فعلی، وضعیت موجود را ترجیح داده، درصدد حفظ و ارتقاء آن تلاش نمایند. به عنوان مثال، می‌توان به آیات ۱۰۳ الی ۱۰۵ آل عمران اشاره کرد:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ...»؛ در این آیات خداوند مؤمنین را به یادآوری پراکندگی و از هم گسستگی آنان در گذشته ارجاع می‌دهد و دشمنی و کینه‌توزی آنان با یکدیگر را یادآوری می‌کند و بیان می‌دارد که نعمت هدایت ما شامل حالتان شد و شما در پرتو این هدایت مثل برادر به هم نزدیک شدید. پس قدر این برادری و همبستگی را بدانید، به ریسمان الهی چنگ بزنید و از تفرقه و جدایی پرهیز نمایید. درمان تفرقه و جدایی دعوت به خیر است، پس امر به معروف کنید و از منکرات نهی نمایید، و مثل اقوام گذشته نباشید که آیات و هدایت‌های ما به سوی آنان آمد، ولی آنان پس از بهره‌مندی از این نعمت، متفرق شدند و مشمول عذاب گردیدند. در این آیات هم ارجاع افراد به گذشته خویش است و هم ارجاع به گذشته دیگران.^۲

۱. «الْم تَشْرَحُ لَكَ صَدْرُكَ. وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ. وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ. فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ. وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ».

۲. در این رابطه آیات دیگری هست که مخاطب را به وضعیت گذشته اجتماعی خود ارجاع می‌دهد؛ به عنوان نمونه، می‌توان از آیات ۶۹، ۷۴، و ۸۶ اعراف و نیز آیه ۲۶ انفال نام برد.

صورت سوم از این شیوه، ارجاع افراد به گذشته دیگران و به عبارتی دیگر، هوشیار کردن افراد با عنایت به تجربه‌ها و راه‌های رفته شده توسط دیگران است. این شیوه در واقع همان عبرت‌دهی است که معمولاً در قالب داستان بلند و کوتاه و بیان سرگذشت اقوام و اشخاص صورت می‌گیرد. بخش اعظمی از آیات قرآن مخاطبین خود را به تاریخ و سرگذشت دیگران ارجاع می‌دهد، و از این طریق آنان را به عبرت‌آموزی و هوشیاری فرا می‌خواند؛ به عنوان مثال، قرآن در سوره هود بعد از بیان سرگذشت نوح، هود، صالح، ابراهیم، شعیب و موسی (ع) و اقوام ایشان، و توصیه‌ها و سفارش‌های فراوان به پیامبر (ص) و مؤمنین، چنین می‌گوید: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ ما از هریک از سرگذشت‌های انبیاء برای تو بازگو کردیم تا به وسیله آن قلبت را آرامش بخشیم (و اراده‌ات قوی گردد)، و در این (اخبار و سرگذشت‌ها) برای تو حق، و برای مؤمنین موعظه و تذکر آمده است» (هود، آیه ۱۲۰).

در جای دیگر، با استفهام تقریری از مخاطب خود نسبت به اطلاع از سرگذشت اقوام گذشته و برخورد خداوند با آنها، اقرار می‌گیرد و او را به تفکر فرا می‌خواند: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرِمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ...؛ مگر ندیدی که چگونه خداوند در کمین ظالمینی چون قوم عاد و ثمود و دیگران نشست و بر آنها عذاب نازل کرد؟ پس مواظب باش که خداوند همچنان در کمین ظالمین و عصیانگران است» (فجر، آیات ۶ الی ۱۴).

۲. توصیه و سفارش: وصیت یعنی امر کردن توأم با موعظه به دیگری، به چیزی که به آن عمل کند^۱ (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۵۲۵) و به عبارت دیگر، یعنی بیان نکات و مطالبی به دیگری به منظور عمل کردن به آن، که همراه با موعظه و خیرخواهی می‌باشد. اصل وصیت به معنی وصل کردن چیزی به چیزی است (ابن فارس، ۱۴۱۰ق)، و وصیت [میت] را از آن جهت وصیت می‌گویند که وصیت‌کننده تصرف خودش در

۱. «الوصية التقدم الى الغير بما يعمل به مقترنا بوعظ...»

اموال را بعد از مردن، به تصرف قبل از آن وصل می‌کند (طریحی، ۱۴۰۸ق). شاید بتوان گفت که در توصیه و سفارش اخلاقی و تربیتی نیز به نوعی همین معنی وجود دارد، زیرا توصیه‌کننده با این کار به نوعی خیرخواهی خود نسبت به مخاطب را در آینده، به خیرخواهی خود در گذشته متصل می‌کند. نکات و مطالب مورد سفارش می‌تواند از هر موضوعی مانند احکام شرعی، مواد قانونی، امور اخلاقی، تجارب خود توصیه‌کننده و یا هر چیز دیگری که از نظر توصیه‌کننده مورد نیاز مخاطب است، باشد. بسته به میزان ضرورت و اهمیت مطلب و نیاز مخاطب به آن، توصیه ممکن است به معنی امر باشد و جنبه الزامی و وجوبی داشته باشد و یا صرفاً یک ارشاد و راهنمایی معمولی باشد. به هر حال توصیه در معنای اخلاقی و تربیتی خود یعنی بیان نکاتی به مخاطب که در هدایت و موفقیت او در زندگی به نوعی مؤثر است و البته در صورتی این توصیه نتیجه خواهد داد که فرد در آنها اندیشه نموده و آنها را به کار بندد. با این حساب توصیه و سفارش می‌تواند یکی از شیوه‌های تذکر باشد، و این مطلب به خوبی از قرآن استنباط می‌شود.

در سوره انعام پس از بیان برخی از احکام شرعی و نکات اخلاقی بیان می‌دارد که: «ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید و متذکر شوید» (انعام، آیات ۱۵۲ و ۱۵۳). در واقع خداوند برای تذکر دادن به انسان و متنبه ساختن او شیوه توصیه و سفارش را به کار گرفته است.

۳. موعظه: وعظ یعنی تذکر دادن به [کارهای] خیر و مانند آن از اموری که قلب [مخاطب] نسبت به آن رقیق و خاشع می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۴ق). و به گفته راغب: «موعظه منعی است که با بیم دادن همراه است» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۵۲۷). موعظه سخنی است که قلب را نرمی و رقت می‌بخشد و عواطف را تحریک می‌کند و موجب می‌شود تا انسان متذکر شود، از کجی و پلیدی دست بردارد و به خوبی‌ها روی آورد. قرآن کریم، خود را موعظه‌ای می‌داند که شفا و دارویی برای بیماری دلها و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (یونس، آیه ۵۷).

در کارکرد موعظه می‌توان گفت که این عمل سختی و قساوت را از دل می‌زداید، خشم و شهوت را فرو می‌نشانند و خواهش‌های نفس را تعدیل می‌کند و به این ترتیب زمینه را برای تذکر و تنبه انسان آماده می‌کند؛ به همین جهت، می‌تواند به عنوان یکی از شیوه‌های تذکر به حساب آید. قرآن نیز موعظه را وسیله‌ای برای تذکر و به خود آمدن انسان می‌داند و بیان می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل، آیه ۹۰). در این آیه شریفه خداوند با فرمان دادن به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان و نهی از فحشا و منکرات و ستم، انسان‌ها را موعظه می‌کند تا شاید به خود آیند و متذکر گردند و بدین ترتیب، قرآن از موعظه به عنوان شیوه‌ای برای تذکر استفاده کرده است.

۴. تمثیل: مثل در لغت به معنی مانند و نظیر، قصه و داستان، صفت و عبرت آمده است و راغب در تعریف آن گفته است: «مثل عبارت است از سخن گفتن درباره چیزی که شبیه است به سخنی درباره چیز دیگر که بین آن دو شباهتی هست، تا یکی از آنها دیگری را تبیین و مجسم کند» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۴۶۲)، و تمثیل یعنی نمونه آوردن و مثال زدن. تمثیل شیوه‌ای برای توضیح و تبیین مطلب است و در آن نوعی مقایسه بین دو چیز صورت می‌گیرد، به این معنا که گوینده وقتی مخاطب خود را از درک مطلبی عاجز و ناتوان ببیند با ذکر مثل و آوردن نمونه ذهن او را برای درک بهتر و عمیق‌تر آماده می‌کند. رشید رضا در تفسیر خود درباره تأثیر تمثیل می‌گوید: «معانی کلی که ذهن با آنها مواجه می‌شود مجمل و مبهم هستند و برای ذهن احاطه به آنها و کشف حقایق آنها دشوار است، اما مثل چیزی است که می‌تواند مجملات را تفصیل بخشد و ابهام‌ها را توضیح دهد، لذا مثل میزان بلاغت و چراغ هدایت است» (رشیدرضا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۷).

به هر حال در اثرگذاری مثل بر فهم مخاطب شکی نیست و عالمان بلاغت و فصاحت آن را تأیید می‌کنند، و شاید به همین دلیل اکثر پیامبران(ع) از این شیوه بهره برده‌اند. قرآن کریم نیز از مثال زیاد استفاده کرده است تا بدین وسیله زمینه را برای درک و فهم بهتر و در نتیجه تذکر و به خود آمدن انسان‌ها فراهم سازد. قرآن در این باره

می‌گوید: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ در این قرآن از هر نوعی از مثال‌ها، چیزی آوردیم تا شاید مردم متنبه شوند و پند گیرند» (زمر، آیه ۲۷). در این آیه، تمثیل و بیان مثال‌های مختلف از هر بابی، راه و شیوه‌ای برای متنبه ساختن افراد به کار رفته است؛ چراکه، تمثیل زمینه را برای فهم بهتر مطلب فراهم می‌کند. درک مطلب زمینه‌ای برای تعقل و اندیشه می‌شود و تذکر و به خود آمدن خود از میوه‌ها و ثمرات شیرین اندیشه است؛ به عنوان نمونه، به یک تمثیل قرآنی که به تصریح خود آیه برای متذکر شدن مردم بیان شده است اشاره می‌کنیم:

«الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ...» (ابراهیم، آیات ۲۶-۲۴).

در آیات فوق که از زیباترین و شیواترین تمثیلات قرآنی است، ایمان و کفر و آثار هر یک در زندگی بشر به زیبایی به تصویر کشیده شده است. بنابر اعتقاد مفسرین مقصود از کلمه طیبه، همان اصل توحید و خداشناسی است (ر.ک: تفاسیر المیزان و مجمع البیان، ذیل آیه مربوطه) که در زمین روح مؤمن روئیده و سایر عقاید حقه براساس آن و روی آن تنه، جوانه می‌زند و فضایل اخلاقی هم از آنها منشعب می‌شود و میوه‌های آن اعمال صالحه است و درمقابل مقصود از کلمه خبیثه، کفر و شرک است که منشأ اعمال زشت و ناپاک است. البته در روایات فراوانی کلمه طیبه به پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) نیز تفسیر شده است (عروسی حویزی، ۱۳۷۰ ش، ج ۲، ص ۵۳۵) که در همان راستا است و منافاتی با تفسیر قبلی ندارد.

قرآن در این تمثیل کلمه طیبه را به درختی مثال می‌زند که دارای رشد و نمو است نه بی‌روح و بی‌حرکت، از هر نظر پاک است، دارای نظام است و اصل و فرع دارد، استوار و محکم است، مولد است و دائماً در حال ثمردهی است و در هر زمان قابل استفاده است و البته میوه دادن آن بی‌حساب نیست و با اذن خدا میوه می‌دهد؛ درمقابل، کلمه خبیثه به درخت خبیث و شومی می‌ماند که ریشه آن کنده شده و رشد و نمو ندارد، نه گل و میوه‌ای دارد و نه سایه و منظره‌ای، قطعاً چوبی است که جز مزاحمت

بر سر راه مردم و گاه اذیت و آزار و زخمی کردن آنها ثمری ندارد و فقط به درد سوزاندن می‌خورد (ر.ک: قاسمی، حمید محمد، ۱۳۸۲ش، ص ۱۶۸-۱۶۶).

تمثیل فوق و مانند آن صرفاً در حد یک تشبیه و مثال ساده نیست، بلکه از حقیقتی مهم و والا سخن می‌گوید که در صورت تأمل و اندیشیدن در آن، قابل تحقق و دسترسی است و به همین خاطر است که در ادامه انسان‌ها را به درک آن و در نتیجه متنبه شدن، فرا می‌خواند: «...وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».

۵. مواجهه با وجدان: یکی از شیوه‌های متذکر ساختن انسان، درگیر کردن فرد با وجدان خویش است. وجدان همان نفس لوامه انسان است که در مسند قضاوت می‌نشیند و اعمال او را بررسی می‌کند. در این شیوه مربی سعی می‌کند با استدلال و بیان نکاتی که فرد به آنها علم دارد و با فطرت او سازگار است، او را به چالش بکشد و وجدانش را به داوری بخواند، یعنی روی نکاتی دست می‌گذارد که فرد با اندک تأملی به درستی آن اذعان می‌کند.

این امر گاهی با یک استدلال ساده عقلی صورت می‌گیرد، مثلاً قرآن کریم در سوره نحل پس از تسبیح و تنزیه خداوند و توصیف کارهای او، از خلقت زمین و آسمان تا نزول باران و رویاندن گیاهان و میوه‌ها و غیره که در همه آنها نشانه‌هایی برای تفکر، تذکر و هدایت انسان‌ها وجود دارد، بیان می‌دارد: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (نحل، آیه ۱۷) و با این سؤال مخاطب خود را به چالش می‌کشد و او را به وجدان خویش ارجاع می‌دهد تا شاید به خود آید و متذکر شود و به وجود خالق هستی و صفات او اعتراف نماید. در سوره مؤمنون نیز در پاسخ به کسانی که به زنده شدن پس از مرگ اعتقاد ندارند و به پیروی از پدران خود آن را انکار می‌کنند، به همین صورت عمل می‌کند و با سؤالات پی در پی آنها را با وجدان خود درگیر می‌کند: «قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (مؤمنون، آیات ۸۴ و ۸۵).

صورت دوم از این شیوه، نوعی اعتراف گرفتن از مخاطب است در مورد اینکه او از وضعیت افراد و نمونه‌های گمراه شده و سرنوشت آنها با خبر بوده و در عین حال به این مطلب بی‌توجهی کرده است؛ به عبارتی دیگر، با نوعی سرزنش و توبیخ، فرد را با

وجدان خود درگیر می‌کند که مگر تو کسانی که از هوای نفس پیروی کردند را ندیدی که چگونه خداوند با علم [به اینکه شایسته هدایت نیستند] آنان را گمراه کرده، برگوش و دلشان مهر زد و برچشمشان پرده افکند؟ حال پس از این گمراهی چه کسی توان هدایت آنها را دارد؟ با اینکه این موارد را دیده‌ای، چرا عبرت نمی‌گیری و متذکر نمی‌شوی؟! قرآن چنین می‌گوید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (جاثیه، آیه ۲۳).

۶. انذار و تخویف: در کنار توصیه، موعظه و تمثیل، یکی از شیوه‌های متنبه ساختن انسان، انذار و ترساندن و برحذر داشتن او از پیامد رفتارهاست. انذار به معنی خبر دادن توأم با ترساندن است؛ الإنذار إخبار فیه تخویف (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۴۸۷). انذار، آگاه کردن فرد نسبت به امری است که در آینده [به طور مشروط] برای او اتفاق می‌افتد و باعث زجر و عذاب او می‌گردد و در فرهنگ قرآنی، انذار تهدید به عقوبتی است که بر معصیت و نافرمانی خدا مترتب است، به این معنا که اگر فرد در عمل از دستورات خدا سرپیچی کند، به چنین عاقبتی دچار خواهد شد. انذار در قرآن گاهی به صورت کلی است و به اصل وجود عقاب الهی اشاره دارد و انسان‌ها را از آن برحذر می‌دارد: «...وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (بقره، آیه ۱۹۶)، و گاهی با صراحت از عذاب قطعی مجرمان سخن می‌گوید و به صورت غیر مستقیم مخاطب را انذار می‌کند و می‌ترساند: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (زخرف، آیه ۷۴) و گاهی به صورت مشروط بر این عقاب تأکید دارد: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ» (طه، آیه ۷۴)؛ همچنین، گاهی با بیان عقاب و عذاب اخروی این انذار تحقق می‌یابد، مثل همین آیاتی که ذکر شد و زمانی با بیان سرانجام شوم مجرمان و عاصیان در همین دنیا، این انذار صورت می‌گیرد مثلاً از سرنوشت اقوام عصیانگری مثل قوم ثمود و عاد و فرعون و عاقبت شوم آنها در همین دنیا سخن می‌گوید (الحاقه، آیات ۱۰-۴)، و نیز به اشخاص طاغی و عذاب خاص هر کدام اشاره می‌کند: «وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ. فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ...» (عنکبوت، آیات ۳۹ و ۴۰) که نمونه هریک از این نوع انذارها در قرآن فراوان است.

به هر حال قرآن کریم از انذار به عنوان شیوه‌ای برای متذکر ساختن انسان استفاده کرده است و آیه زیر صراحت بیشتری در این مطلب دارد: «تو در کنار [کوه] طور نبودی، آن زمانی که ما موسی را ندا دادیم [و با او سخن گفتیم و او را به رسالت برگزیدیم، تا با چشم خود ببینی و جریان موسی، فرعون و قومش را برای مشرکین سرزمین عربستان بیان کنی]، ولی این رحمتی از سوی پروردگار تو بود [که تو را از این جریان با خبر کرد] تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده‌ای برای آنان نیامده بود، شاید که متذکر شوند» (قصص، آیه ۴۶). همان‌گونه که مشاهده می‌شود در آیه انذار کردن وسیله‌ای برای تذکر و تنبه مخاطب قرار گرفته است.

۷. سختگیری و فشار غیرمستقیم: شیوه‌هایی که تاکنون مطرح شد عمدتاً شیوه‌هایی بود که در آنها تذکردهنده به‌طور مستقیم با مخاطب خود روبرو می‌شد و با گفتار مستقیم در قالب توصیه و موعظه و غیره، درصدد دادن شناخت لازم به مخاطب و در نتیجه متنبه ساختن او بود، اما در شیوه سخت‌گیری و فشار غیرمستقیم، تذکردهنده عملاً اقدام می‌کند و مخاطب خود را با سختی‌ها و محرومیت‌هایی مواجه می‌سازد، و به عبارتی دیگر، بدون اینکه سخنی بگوید، هشدار عملی می‌دهد تا شاید مخاطب در اثر این محرومیت‌ها و شکست‌ها به فکر فرو رود و درصدد شناخت علل و عوامل آنها، که همان ناسپاسی و کفران نعمت است، برآید، و در نهایت در نحوه سلوک و رفتار خود تجدیدنظر نماید. این شیوه نیز به خوبی از قرآن استنباط می‌شود. خداوند در سوره اعراف می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ الْمَنِّ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (اعراف، آیه ۱۳۰).

این آیه با صراحت می‌گوید که به منظور متنبه ساختن فرعون و قومش، آنها را با سختی خشکسالی و کمبود میوه‌ها مواجه ساختیم، یعنی از این شیوه برای متذکر شدن آنها استفاده کردیم، ولی آنها متذکر نشدند و بر انکار و عصیان خود پای فشردند. در آیه دیگری بیان می‌دارد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ؛ ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند (پیامبرانی) فرستادیم؛ (و هنگامی که با این پیامبران به مخالفت برخواستند) آنها را با شدت و رنج و ناراحتی مواجه

ساختیم؛ شاید (بیدار شوند و در برابر حق) خضوع کنند و تسلیم شوند» (انعام، آیه ۴۲) که مؤید آیه قبلی است و بر همین شیوه اشاره دارد.

امیرالمؤمنین (ع) نیز در نهج البلاغه بیانی دارند که شاید ناظر به همین آیات و مؤید این برداشت باشد. ایشان می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ، بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبًا، وَ يَتَذَكَّرَ مَتَذَكِّرًا، وَ يَزِدَّجِرَ مَزْدَجِرًا؛ خداوند بندگانش را وقتی که مرتکب گناهی می‌شوند، به کاسته شدن میوه‌ها، و بازداشتن برکات و فرو بستن خزائن خیرات مبتلا می‌سازد، تا توبه‌کننده‌ای توبه کند، و گناهکاری دل از گناه برکند، و پندگیرنده‌ای پند گیرد و خودداری کننده‌ای از گناه باز ایستد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳).

به نظر می‌رسد اعمال این شیوه به لحاظ منطقی بعد از شیوه‌های پیشین است، اگرچه گاهی می‌تواند در کنار آنها و یا مقدم بر آنها باشد.

۸. برخورد قهری شدید: بسته به میزان درجات ایمان، آرزوها، وابستگی‌ها، مشغله‌ها و درگیری‌های ذهنی افراد، میزان غفلت آنان نیز متفاوت است؛ گاه پرده نازکی از غفلت بین او و حقیقت فاصله می‌شود که زدودن آن با رفتارهای نرم و ملایمی مثل توصیه و موعظه امکان‌پذیر است، ولی گاهی لایه‌های سنگین و دیواره‌های ضخیمی از غفلت او را از حقیقت دور ساخته که ممکن است به ایستادگی او در برابر حق و عناد با آن بیانجامد. در این صورت شکستن و از بین بردن این مانع عظیم و متنبه ساختن انسان به برخورد قهری شدید و به عبارتی دیگر، به جنگ و نبرد وابسته است و البته ممکن است این شیوه نیز در او مؤثر نباشد و او همچنان در غفلت و گمراهی خود به سر برد، ولی برای دیگران که ناظر این جریان هستند مفید است.

به هر حال، از این شیوه می‌توان به عنوان یکی از شیوه‌های تذکر و البته آخرین آنها، نام برد که در قرآن نیز به آن اشاره شده است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ. فَأَمَّا تَتَقَفْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ» (انفال، آیات ۵۷-۵۵).

در این آیات، خداوند کافران را در نزد خود بدترین جنبندگان می‌داند؛ چرا که ایمان

نمی آورند و بر پیمان خود با پیامبر(ص) پایبند نیستند، و هر بار آن را نقض می کنند. سپس به پیامبر خود فرمان می دهد که اگر آنان را در میدان جنگ پیدا کردی، آن چنان به آنها حمله کن که جمعیت هایی که پشت سر آنها هستند، پراکنده شوند، شاید که متذکر گردند. از ظاهر آیه چنین بدست می آید که این برخورد شدید در متذکر شدن خود کفار تأثیری ندارد، ولی برای کسانی که فریب آنان را خورده و به دنبال آنان راه افتاده اند ولی عنادی ندارند، می تواند مؤثر باشد و امید است که با مشاهده این برخورد قهری، به خود آیند و پند گیرند.

در یک جمع بندی و تقسیم کلی می توان شیوه های تذکر را به دو نوع تقسیم کرد. نوع اول را می توان شیوه های تذکر زبانی و گفتاری و به عبارتی دیگر تذکر مستقیم نامید که شیوه اول تا ششم در این گروه قرار می گیرد، زیرا در این شیوه ها تذکر دهنده به صورت مستقیم با مخاطب روبرو می شود و مطلب خود را با زبان و گفتار به او متذکر می گردد. فضای حاکم بر این گروه از شیوه ها، لطافت و نرمی و پرهیز از اجبار و اکراه است. نوع دوم را می توان شیوه های تذکر عملی و غیرمستقیم نام نهاد که مورد هفتم و هشتم را شامل می شود؛ زیرا در این دو شیوه با غیرزبان گفتاری به مخاطب تذکر داده می شود و فضای حاکم بر آنها، شدت و جدت در برخورد است.

شرایط اثرگذاری (اصول و قواعد روشی) تذکر

در ثمربخشی روش تذکر سه عنصر دخالت دارد که عبارتند از: تذکر دهنده، چگونگی انتقال پیام (شیوه تذکر) و مخاطب. در هریک از این سه عنصر شرایطی لازم است، و ثمربخشی این عملیات به تحقق این شرایط بستگی دارد. در این مبحث، با عنایت به آیات قرآن، به بررسی شرایط هریک از آنها می پردازیم.

الف) تذکردهنده: تذکر دادن مقامی است که در وهله اول از آن خداوند است و او همواره درصدد تذکر، بیداری و هدایت بندگان خویش است، و زمینه تحقق این امر را به صورت تکوینی و تشریحی در جهان خلقت فراهم ساخته است و با ارسال پیامبران خود، این مقام را به آنها نیز داده است. در نگاه قرآن، وظیفه و رسالت پیامبران تذکر

دادن است: «فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيِّرٍ» (غاشیة، آیات ۲۱ و ۲۲) که البته با شرایطی همراه است. طبعاً هر کسی که مثل پیامبر در جهت هدایت دیگران گام برمی‌دارد از این شیوه می‌تواند بهره‌بردار شود. شرایطی که برای تذکر دهنده، می‌توان از آیات قرآن استنباط کرد، عبارتند از:

۱. متذکر بودن: اولین شرط برای تذکر دادن این است که خود فرد، متذکر و اهل ذکر باشد، و به عبارتی دیگر غافل نباشد و در بیداری و هوشیاری به سر برد؛ زیرا در غیر این صورت توان انجام چنین کاری را ندارد (خفته را خفته کی کند بیدار؟). به همین دلیل است که خداوند پیامبران خویش را که برای هوشیار ساختن و بیدار کردن انسان‌ها مبعوث می‌کند، به یادآوری و کثرت ذکر خدا، همیشه و در همه حال، امر می‌کند و آنها را از غفلت و فراموشی یاد حق باز می‌دارد: «وَأذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» (اعراف، آیه ۲۰۵)، سستی و سهل‌انگاری در یاد خدا و انجام دستورات الهی، مأموریت آنها را خنثی می‌کند و زحمات آنان را بر باد می‌دهد؛ از این رو، آنان را از سستی در یاد خدا برحذر می‌دارد: «أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنبِيأ فِي ذِكْرِي» (طه، آیه ۴۲)، و درمقابل یاد حق باعث تقویت روحیه آنها و در نتیجه موفقیت در مأموریت می‌شود و لذا به آنان امر می‌کند که: «وَأذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا. رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» (مزل، آیه ۱۰).

۲. برخورد نرم و لطیف: انسان‌ها به دلیل احترام و جایگاه بالایی که برای خود قائلند، در برخورد با دیگران هرگونه رفتاری را که به نوعی به این جایگاه لطمه بزند، بر نمی‌تابند؛ خصوصاً اگر در بین مردم، بحق و یا ناحق، جایگاه و منزلتی ظاهری داشته باشند که در این صورت کوچکترین برخورد از این نوع را به منزله توهین و تحقیر خود می‌دانند و با جدیت تمام در برابر این برخورد می‌ایستند و با لجاجت و عناد به مبارزه با آن برمی‌خیزند؛ از این رو، در مواجهه با انسانها به طور عام، و با این‌گونه افراد به طور خاص، بهترین برخورد، بیان نرم و لطیف است؛ به ویژه در مواردی که شخص از موضع یک داعی و مبلغ و موعظه‌کننده و یا تذکر دهنده با او برخورد می‌کند، زیرا در

این نوع برخورد امید تأثیر، و پذیرش از سوی مخاطب بیشتر است. به همین دلیل است که خداوند در هنگام فرستادن حضرت موسی و هارون(ع) به سوی فرعون، بر این نکته سفارش می‌کند: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (طه، آیات ۴۳ و ۴۴). در این نوع برخورد امید است که فرعون و یا هر انسان غافل دیگری به خود آید و متذکر شود و یا از ترس، سر تسلیم فرود آورد. علاوه بر اینکه لطافت و نرمی در برخورد، مخاطبان را به سوی داعی جذب، و بر محور او جمع می‌کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران، ۱۵۹). و این جذب شدن خود می‌تواند ثمرات دیگری را در پی داشته باشد، و دایره تأثیر او در مخاطبین را توسعه دهد.

۳. پرهیز از اکراه و اجبار: انسان به دلیل برخورداری از ویژگی آزادی و اختیار، تحکم و اجبار را بر نمی‌تابد و در برابر چنین برخوردهایی عکس‌العمل منفی از خود نشان می‌دهد. تذکر دادن با چنین شیوه‌ای، نه تنها مورد پذیرش مخاطب قرار نمی‌گیرد، بلکه او را در موضع عناد و لجاجت و برخورد خصمانه قرار می‌دهد. قرآن خود تذکر است، هر که بخواهد پندهای آن را می‌پذیرد و هر که نخواهد نمی‌پذیرد: «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ» (مدثر، آیات ۵۴ و ۵۵). در منطق قرآن پیامبر فقط مُذَكَّر (تذکر دهنده) است. وظیفه او فقط تذکر دادن و ابلاغ پیام است، و جبار بودن و سیطره داشتن بر مردم در ابلاغ پیام از او نفی شده است: «فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، آیات ۲۱ و ۲۲)؛ در جای دیگر، خطاب به پیامبر بیان می‌دارد که ما به آنچه مشرکین می‌گویند آگاه‌تریم و تو بر اجبار آنها به ایمان مأمور نیستی، پس به وسیله قرآن کسانی را که از عذاب من می‌ترسند تذکر بده: «تَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِيدٍ» (ق، آیه ۴۵). بنابراین تذکر دهنده وظیفه‌ای جز تذکر و ابلاغ پیام ندارد.

(ب) پیام و چگونگی انتقال آن: در انتقال پیام و چگونگی آن نیز باید شرایطی

رعایت شود که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. آسانی و قابل فهم بودن: محتوی اگرچه بسیار عالی و مترقی و برای مخاطب بسیار حیاتی و پرفایده باشد، در صورتی که با بیانی ساده و قابل درک، القاء نشود، بی‌ثمر و عقیم خواهد شد؛ چرا که مخاطب آن را دریافت نمی‌کند تا در آن اندیشه کند و متذکر گردد. قرآن بر این مطلب چنین اشاره می‌کند: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ ما فهم (مقاصد) قرآن را به زبان تو (عربی) آسان کردیم، شاید که آن‌ها (قوم تو) متذکر گردند» (دخان، آیه ۵۸) (طباطبایی، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۵۱).

در سوره قمر نیز به ذکر مختصری از سرگذشت بعضی از پیامبران و اقوام آنها می‌پردازد و چندین بار این آیه را تکرار می‌کند که: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر، آیه ۱۷). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌گوید: «تیسیر یعنی تسهیل، و تیسیر قرآن برای ذکر یعنی قرآن به صورتی بیان گردد که فهم مقاصد (و اهداف) آن برای عام و خاص آسان باشد و هریک از صاحبان فهم بسیط و عمیق به مقدار فهم خود آن را درک کند. ... و معنی آیه این می‌شود که ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم، تا خداوند و شئون مختلف او یادآوری شود، پس آیا کسی هست که به وسیله قرآن متذکر گردد و به خدا و به دین حقی که به سوی او دعوت می‌کند ایمان آورد؟» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۹، ص ۶۹).

بنابراین از آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که تذکر و محتوای آن باید آسان و قابل فهم برای مخاطب باشد، و به صورت مفهوم و مطلوب به او منتقل شود تا منشاء اثر گردد و هر کس به اندازه درک خود از آن بهره بگیرد و به خود آید.

۲. تداوم و تکرار: از اموری که در کارآمدی روش تذکر لازم و ضروری به نظر می‌رسد تداوم و تکرار است. هجوم پی در پی مسائل مختلف مادی و معنوی بر ذهن و اندیشه انسان باعث می‌شود تا ذهن او پیوسته درگیر مسائل مختلف گردد و نتواند بر روی یک مسأله متمرکز شود. تداوم این امر باعث می‌شود تا کم‌کم مسائلی که بیشتر با خواهش‌ها و تمایلات نفسانی سازگارتر هستند، توجه ذهن را به خود جلب کنند و سایر مسائل و بخصوص امور معنوی که از اهمیت بیشتری در هدایت انسان برخوردارند، به فراموشی سپرده شوند؛ از این رو، تکرار و تداوم تذکر لازم و ضروری

است تا مانع این غفلت و فراموشی، و رسوخ امور غیر مفید در ذهن شود و امور مفید را پی در پی به او یادآوری کند. قرآن به این مسأله عنایت خاصی دارد و عملاً یک مطلب و خصوصاً مطالب مهم را مرتب تکرار می‌کند، مثلاً سرگذشت اقوام پیشین، به ویژه آنان که در زمین عصیان‌گری و فساد کردند و به عذاب الهی دچار شدند و یا مسأله مرگ و قیامت و محاسبه اعمال و نعمات بهشتی و عذاب‌های جهنم که در متذکر شدن انسان بسیار مؤثر است، مرتب در قرآن تکرار می‌شود. قرآن در سوره قصص بر این نکته تصریح کرده و هدف از آن را به خود آمدن انسان‌ها می‌داند: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم، شاید متذکر شوند» (قصص، آیه ۵۱).

کلمه وَصَّلْنَا از باب تفعیل از ماده وصل، به معنی کثرت است... و ضمیر آن به مشرکین مکه برمی‌گردد. و معنی آیه این می‌شود که ما قرآن را که اجزایی متصل به هم دارد بر آنها نازل کردیم، [قرآنی که] آیه‌ای بعد از آیه و سوره‌ای به دنبال سوره، از وعده و وعید و معارف و احکام و قصه‌ها و عبرت‌ها و حکمت‌ها و موعظه‌ها [دارد]، برای اینکه متذکر شوند (طباطبایی، بی تا، ج ۱۶، ص ۵۴).

همچنین قرآن در توصیه‌های خود به مؤمنین، بر کثرت یاد خدا سفارش می‌کند (احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲) و (جمعه، آیه ۱۰)، و صاحبان عقل و اندیشه را با ویژگی کثرت یاد خدا، و اینکه همیشه و در همه حال به یاد خدایند، توصیف می‌کند (آل عمران، آیه ۱۹۱) که از این آیات به نوعی می‌توان اهمیت و جایگاه تکرار و تداوم ذکر و تذکر را استنباط کرد.

۳. دادن فرصت کافی: دریافت پیام و درک آن از سوی مخاطب و در نتیجه تأثیر آن در وی، به زمان و فرصت کافی نیازمند است؛ به عبارتی دیگر، مسائل و مباحث این جهانی همه در گرو زمان است و در ظرف زمانی خاصی تحقق می‌یابد (الأمور مرهونة بالوقاتها)، و این امر در خصوص مسائل مربوط به حوزه شناخت و اندیشه انسان که گاه با غفلت و فراموشی، و زمانی با تأمل و تفکر و نیز مقایسه و سنجش سروکار دارد، تأکید بیشتری می‌یابد؛ از این رو، در تذکر باید به مخاطب فرصت کافی داده شود تا

بتواند در محتوای آن تأمل کند و جوانب مختلف آن را بسنجد و براساس درک خود نسبت به مصالح و مفاسد آن تصمیم عملی بگیرد. البته ممکن است در تصمیم خود خطا کند و براساس مصلحت واقعی خویش عمل نکند، که در این صورت با ندامت و پشیمانی همراه خواهد بود. قرآن کریم در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره فاطر به خوبی به این مطلب اشاره می‌کند: «...وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أُولَئِكَ نُعَمِّرُكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ التَّذْوِيرُ فَأَنْزَلْنَا لَهُمُ اللَّعْلِينَ مِنْ نَاصِرٍ». این آیات به توصیف عذاب کفار و وضعیت آنان در جهنم می‌پردازد و بیان می‌دارد که آنان در جهنم نه می‌میرند و نه از عذاب آنها کاسته می‌شود، درحالی که فریاد می‌زنند و از خدا درخواست می‌کنند که: ما را از آتش خارج کن و به دنیا برگردان تا عملی غیر از آنچه در سابق داشته‌ایم انجام دهیم، در مقابل خداوند پاسخ می‌دهد که مگر ما عمر و فرصت کافی برای متذکر شدن در اختیار شما قرار ندادیم؟ فرصتی که اگر هرکس می‌خواست متذکر و متنبه شود، برای او کافی بود، علاوه بر اینکه در کنار این فرصت، نذیر و هشداردهنده نیز برای شما آمد و [مرتب به شما هشدار می‌داد و در جهت به خود آمدن شما تلاش می‌کرد].

در برخی روایات، این فرصت مورد نیاز، به عمر شصت ساله تفسیر شده است (طباطبایی، بی تا، ج ۱۷، ص ۵۰).

به هر حال از این بخش از آیه که می‌گوید: «أُولَئِكَ نُعَمِّرُكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» به خوبی استفاده می‌شود که مخاطب برای متذکر شدن به فرصت و زمان کافی نیازمند است؛ اگرچه، او از این فرصت استفاده نکند و بهره لازم را از آن نگیرد. چنین مهلتی، هم به نیاز مخاطب به آن پاسخ می‌دهد، و هم عذر و بهانه را از او می‌گیرد.

ج) مخاطب: از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که در مخاطب تذکر و گیرنده پیام،

نیز شرایط و ویژگی‌هایی لازم است که عبارتند از:

۱. **تعقل و تدبیر ناب:** از واژه‌هایی که قرآن کریم برای اهل تذکر به کار می‌برد «اولوا

الالباب» است. «الباب» جمع «لب» به معنی عقل خالص است (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۴۴۶)، و اولوا الالباب یعنی صاحبان عقل خالص. لب یعنی مغز و حقیقت عقل که

برای توضیح مفهوم این واژه لازم است ابتدا مفهوم عقل بررسی شود. اصل عقل در لغت به معنای امساک و بازداشتن است و در اصطلاح، عقل گاهی به قوه مدرکه که در وجود آدمی تعبیه شده است تا علم را درک کند گفته می‌شود و گاهی به علمی که توسط همین قوه درک می‌شود و به انسان بهره می‌رساند نیز عقل اطلاق می‌شود (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۳۴۱). از مجموع آیاتی که در این باره آمده است استفاده می‌شود که عقل در فرهنگ قرآنی، یعنی نیرویی که با درک علوم و شناخت‌های لازم، انسان را از ضلالت بازمی‌دارد؛ زیرا در موارد متعددی از گمراهی‌ها و کارهای ناپسند افراد و اقوام و ملل گذشته و هلاکت آنها سخن می‌گوید و بعد با جمله «أفلا تعقلون»، انسان‌ها را توبیخ می‌کند که چرا از این نیروی بازدارنده استفاده نمی‌کنید: «أف لکم و لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انبیاء، آیه ۶۷). یا در مواردی از نعمت‌ها و نشانه‌های قدرت خداوند سخن می‌گوید و سپس مخاطبین را از عدم درک این آیات و در نتیجه گمراه شدن، توبیخ می‌نماید: «وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (مؤمنون، آیه ۸۰).

به هر حال با توجه به معنای لغوی و نیز سیاق آیات قرآن کریم، تعقل یعنی اندیشه کردن و درک کردن علوم و مسائل مختلف و بهره‌گیری از آنها در جهت هدایت خود و محو ضلالت و گمراهی خویشتن. و صاحب عقل ناب بودن، که نوع خاص و خالص تعقل است، یکی از ویژگی‌هایی است که قرآن کریم برای اهل تذکر بیان کرده است: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره، آیه ۲۶۹) در این آیه متذکر شدن و درک حقایقی که در آیات قبل آمده است در اولوا الالباب منحصر شده است. در سوره رعد نیز بر این نکته تأکید می‌کند که کسانی که حقایق را درک می‌کنند با نابینایان برابر نیستند، و ضمن توصیف اولوا الالباب، درک حقیقت را به آنان نسبت می‌دهد: «أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (رعد، آیات ۲۲-۱۹).

علامه طباطبایی در این باره چنین می‌گوید: «خلاصه کلام اینکه حق در قلوب چنین افرادی که دعوت پروردگار خود را لیبیک گفته‌اند مستقر می‌شود و در نتیجه دل‌هایشان، «الباب» و قلوب حقیقی می‌شود که آثار و برکات خاص خود که همان بینایی و تذکر

است، را دارد. از خواص این گونه قلوب که صاحبانش با آن شناخته می‌شوند، این است که بر وفای به عهد خدا پایدارند، و آن عهدی را که خداوند با فطرتشان از آنها گرفته است نقض نمی‌کنند و...» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۳۴۱).

در یک کلام باید گفت که این قرآن، ابلاغ و پیامی است از سوی خداوند برای مردم تا انذار شوند و بدانند که او خدای بی‌همتاست، و نیز صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند و به خود آیند: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (ابراهیم، آیه ۵۲).

۲. ایمان، انگیزه و احساس مسئولیت: برخورداری از اندیشه و عقل ناب به تنهایی برای اثرپذیری و متذکر شدن کافی نیست، بلکه تا نوعی ایمان و احساس مسئولیت در برابر مبدأ ایمان نباشد، انسان انگیزه‌ای برای پذیرش حقیقت ندارد، این معنی را می‌توان در واژه «خشیت» و «انابه» جستجو کرد، مفاهیمی که در قرآن کریم به عنوان ویژگی‌های اهل تذکر بیان شده است. در سوره طه، خطاب به پیامبر آمده است: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْتَقِيَ. إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى؛ ما قرآن را نازل نکردیم که به زحمت افتی. آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می‌ترسند نازل ساختیم» (طه، آیه ۲ و ۳).

خشیت به معنی ترس و خوف شدید است و راغب آن را به معنی ترس آمیخته با تعظیم می‌داند و غالباً با علم به چیزی که از آن می‌ترسد همراه است و به همین دلیل است که در آیه «... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» (فاطر، آیه ۲۸)، خشیت در علماء منحصر شده است (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۱۴۹)، زیرا علما نسبت به سایر مردم اطلاعات و آگاهی‌های بیشتری از خلقت جهان و اهداف آن و نیز عظمت خالق و پاداش و عذاب او در آخرت دارند. ترس و خشیت نوعی احساس مسئولیت نسبت به مبدأ و خالق عالم هستی است و تا روح خشیت که مرتبه‌ای از تقوی است در انسان نباشد، از تذکرات پیامبران نفعی نمی‌برد؛ لذا قرآن به پیامبر می‌گوید: تذکر بده که تذکر به هر حال نفع دارد و به زودی آنکه خشیت دارد متذکر می‌گردد: «فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى. سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى» (اعلی، آیات ۹ و ۱۰).

در جای دیگر متذکر شدن را به اهل انابه و توبه نسبت می‌دهد و بیان می‌دارد: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ؛ تنها کسانی متذکر می‌شوند و حقایق را درک می‌کنند که به سوی خدا بازگردند و قلب و جان خود را از آلودگی‌ها پیک گردانند» (غافر، آیه ۱۳). تقوی و خوف و خشیت از خدا و بازگشت به سوی او زمانی وجود دارد که انسان به او ایمان و اعتقاد داشته باشد و وقتی ایمان باشد احساس مسئولیت و انگیزه برای غفلت‌زدایی از خود و به خود آمدن پدید می‌آید، به همین جهت است که قرآن می‌گوید قطعاً تذکر برای اهل ایمان سودبخش است: «وَذَكَّرَ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات، آیه ۵۵).

آسیب‌شناسی روش تذکر

به طور کلی اثربخشی هر روش وابسته به رعایت اصول و قواعد و شرایط آن است، و عدم رعایت هر یک از آنها به همان میزان از تأثیر آن می‌کاهد. روش تذکر نیز از این قاعده مستثنی نیست و در هر کجا که این روش به کار رود و اصول و قواعد آن از سوی مربی رعایت نشود اثربخش نخواهد بود.

از نگاه قرآن، آنچه در جریان تأثیر این روش خلل ایجاد می‌کند، عمدتاً ضعف‌ها و کاستی‌هایی است که در مخاطب وجود دارد. ضعف‌ها و کاستی‌هایی که باعث می‌شود تا آنها همچنان در غفلت به سر برند و کمتر کسانی به خود آیند و متذکر گردند. با اینکه به گفته قرآن: «[این] کتاب که بر تو نازل شده است...، برای آن است که مردم را با آن انداز کنی، و تذکری برای مؤمنان است...، ولی کمتر متذکر می‌شوید؛ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ... لِنُنذِرَ بِهِ وَذِكْرٍ لِلْمُؤْمِنِينَ... قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (اعراف، آیات ۲ و ۳).

در نظر قرآن، دلیل این اعراض و استنکاف در برابر تذکر پیامبران(ع) چند چیز است که می‌توان از آنها به عنوان آسیب و مانع برای متذکر شدن انسان‌ها نام می‌برد:

۱. **تسلط شیطان:** عامل مهم و اساسی در گمراهی و روی‌گردانی انسان از حق و یاد خداوند، وسوسه‌های شیطان است. اولین کرنش و پذیرش انسان در برابر او باعث می‌شود تا کم‌کم زمینه تسلط شیطان بر انسان فراهم آید و در اسارت او گرفتار و در حزب او

قرار گیرد، که در این صورت اراده و توان او برای پذیرش حق ضعیف می‌شود و از یاد خدا غافل می‌گردد؛ و بدین ترتیب شیطان یاد خدا را از خاطر او می‌برد: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (مجادله، آیه ۱۹). در جای دیگر با تأکید بیان می‌کند که همانا شیطان اراده کرده است که شما را از نماز و یاد خدا بازدارد: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (مائده، آیه ۹۱).

۲. **نفاق و ریاء:** به گفته قرآن نفاق و دورویی که باعث می‌شود انسان در ظاهر، و ریاکارانه چیزی را بپذیرد و در باطن علیه آن اقدام نماید، عامل دیگری برای سستی در نماز و فراموشی یاد خداوند است که مانع تذکر و تنبه انسان می‌گردد: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالِي يُرَأَوْنَ لِلنَّاسِ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء، آیه ۱۴۲).

۳. **دوستی مال و فرزند:** گرایش افراطی به دنیا و ثروت و فرزند عامل دیگری است که انسان را از یاد خدا بازمی‌دارد، به همین دلیل قرآن نسبت به این امر هشدار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (منافقون، آیه ۹).

۴. **پیمان شکنی:** نقض عهد و میثاقی که انسان فطرتاً با خدا بسته است، نیز باعث می‌شود تا از رحمت خدا دور، و قلبش سخت و سنگین گردد و بسیاری از آنچه که به او تذکر داده شده است را به فراموشی بسپارد: «فَبِمَا تَقْضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (مائده، آیه ۱۳).

مجموع این عوامل که منشأ همه آنها ضعف ایمان و تقواست، انسان را به جدال با حق و اعراض از آن می‌کشاند و باعث می‌شود تا حق را به سخره بگیرد ولی این بزرگترین ظلمی است که در حق خویش می‌کند؛ چراکه، نتیجه آن این است که بردلش پرده‌ای افکنده می‌شود تا نفهمد و در گوش هایش سنگینی ایجاد می‌شود تا نشنود و در نهایت هر چه

به سوی هدایت فراخوانده شود هدایت نمی شود و متذکر نمی گردد: «...وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» (کهف، آیات ۵۶ و ۵۷).

به هر حال ممکن است این رذایل اخلاقی باعث شود تا غفلت و فراموشی انسان نسبت به ابعاد انسانی و الهی خویش، و غرق شدن او در ابعاد حیوانی خود تا روز قیامت ادامه یابد، و در آن روز، اعمال خویش را به یاد آورد و متذکر گردد: «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (نازعات، آیه ۳۵)، ولی این تذکر و یادآوری دیر هنگام، سود و فایده‌ای برای او ندارد: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى» (فجر، آیه ۲۳) و افسوس می خورد و آرزو می کند که ای کاش (در دنیا متذکر می شدم و در مسیر هدایت قرار می گرفتم و چیزی مثل عمل صالح) برای این زندگی فرستاده بودم: «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» (فجر، آیه ۲۴)، ولی افسوس که این پشیمانی سودی برای او ندارد و به خاطر اعمال خویش در عذاب الهی گرفتار می شود و در آن روز هیچکس مانند خدا عذاب نمی کند، و کسی مثل او انسان گنهکار را به بند نمی کشد: «فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا. وَلَا يُوثِقُ وَتَأَقَهُ أَحَدًا» (فجر، آیات ۲۵ و ۲۶).

نتیجه گیری

با عنایت به آنچه گذشت، تذکر را می توان به عنوان یکی از روش های تربیتی برگرفته از قرآن کریم دانست که طی آن مربی با گفتار و یا رفتاری خاص سعی می کند تا مربی را نسبت به آنچه که از یاد برده و یا از آن غفلت کرده است و یا از آن بی خبر است و اطلاع از آن برای او لازم است، آگاه سازد و احساسات او را در قبال آنها برانگیزد؛ نتیجه این روش، هوشیار شدن و متذکر شدن مربی و ایجاد نوعی بیداری برای طی مسیر هدایت در اوست. از توصیه و سفارش، موعظه، تمثیل، ارجاع به گذشته خود و دیگران، مواجهه با وجدان، انذار و تخویف، سختگیری و فشار غیرمستقیم، و برخورد قهری و شدید، می توان به عنوان شیوه های به کارگیری این روش نام برد. ارکان این روش عبارتند از: تذکر دهنده، مخاطب، محتوی و شیوه تذکر که هر کدام دارای ویژگی ها و شرایطی هستند. تأثیر مفید و کارآمدی روش تذکر در گرو رعایت این شرایط است.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن فارس، احمد (١٤١٠ق)، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالاسلامیه.

التهانوی، محمدعلی (١٩٩٦م)، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، بیروت: مكتبة لبنان ناشرون.

خرمشاهی، بهاءالدین (١٣٨١)، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران: انتشارات دوستان و انتشارات ناهید.

الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد (بی تا)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: المكتبة المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.

رشیدرضا، محمد (بی تا)، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، [بی جا]، دارالفکر.

طباطبایی، محمدحسین (بی تا)، المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه.

الطبرسی، الفضل بن حسن (١٤٠٨ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالمعرفه. الطریحی، فخرالدین (١٣٦٧)، مجمع البحرین، تحقیق: سیداحمد الحسینی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه (١٣٧٠)، تفسیر نور الثقلین؛ قم: موسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم.

فخر رازی (بی تا)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.

الفراهیدی، خلیل بن احمد (١٤١٤ق)، ترتیب کتاب العین، قم: انتشارات اسوه.

قاسمی، حمید محمد (١٣٨٢)، تمثیلات قرآن، قم: انتشارات اسوه.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (١٣٧١)، کشف الاسرار و عدة الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.